

# یادداشت های شاهنامه (۴)

نام های خاص

۸۷-۹۴



**چکیده:** در چهارمین شماره از «یادداشت های شاهنامه» درباره اصل چند نام خاص دیگر شاهنامه بحث خواهد شد. این نام ها عبارتند از پشوتن، فریبرز، زروان، اشتاد. درباره نام پشوتن از گذشته های دور اشتهای رخ داده که هنوز در نوشته های فارسی بر جاست؛ در ساخته شدن نام فریبرز نکته ظریفی در کار بوده که ظاهراً از چشم محققان پنهان مانده؛ و زروان و اشتاد از جمله نام هایی هستند که در شاهنامه تحریف شده اند. این چند یادداشت کوشش شده که نقایص آراء محققان پیشین، علی الخصوص نقایص نوشته های فارسی، رفع شود.

**کلیدواژه ها:** شاهنامه، نام شناسی، ریشه شناسی، ادبیات زردشتی، تاریخ ایران.



#### Notes on Shahnameh (4)

##### Proper Names

Seyyed Ahmadreza Qaim Maqami

**Abstract:** In the fourth issue of «Notes on Shahnameh», the origin of some other proper names of the Shahnameh will be discussed. These names include Pashtun, Fariborz, Zarvan, and Eshtad. About the name Pashtun, there was a mistake in the past that still exists in Persian writings. There is a subtle point in the construction of the name Fariborz, which has apparently been hidden from the researchers; And Zarvan and Eshtad are among the names that have been misspelled in Shahnameh. In these few notes, an attempt has been made to correct the defects of previous scholars' opinions, especially the defects of Persian writings.

**Keywords:** Shahnameh, Nameology, Etymology, Zoroastrian Literature, Iranian History.

## ۵. پشوتن

مرحوم پورداود در تعلیقات کتاب یشت ها بر محققانی مانند جیمز دارمستر اشکال کرده که نام های مذکور در فقرات ۱۰۲ و ۱۰۳ فروردین یشت نام پسران و برادران گشتاسپ نیستند که اگر بودی، بایست نامی از پشوتن نیز در آن میانه بودی. واقع آن است که هست و سخن محققانی مانند آرتور کریستنسن که گفته اند Pišišyaothna مذکور در فقره صد و سوم فروردین یشت همان پشوتن معروف است<sup>۲</sup> درست است. نام پشوتن را در متون پهلوی، علاوه بر پشوتن، گاه به املاي پشوتن نیز نوشته اند<sup>۳</sup> و همین قرینه ای است بر درستی نظر کسانی که گفته اند فرد مذکور در فقره صد و سوم همان پشوتن، پسر گشتاسپ، است.

دیگر قرینه درستی این سخن آن است که این نام را در نسخه های اوستا غالباً به شکل Pišyaothna نوشته اند (یعنی با اسقاط یک هجای آن) که مستقیماً و به صورت کاملاً متداول و معمول (و با شکستن خوشه آوایی پایان کلمه) در پهلوی بدل به پشوتن شده است و هم با حذف «پ» بدل به پشوتن (مانند تبدیل سوشیانس به سوشانس در همان متون).<sup>۴</sup> این شکل ثانوی، یعنی Pišyaothna، احتمالاً بر اثر حذف بقریه (haplology) به وجود آمده است.

صورت دیگری از نام پسر گشتاسپ در اسناد یونانی بازمانده از عصر هخامنشیان به دست است و آن نام والی سارد است که ظاهراً نوه اردشیر اول بوده است. داریوش که پسر گشتاسپ بوده نام یکی از پسران خود را نیز گشتاسپ نهاده بوده و ظاهراً این گشتاسپ دوم پسری داشته پشوتن نام (که از نام او نیز «پ» ساقط شده بوده)، یعنی Pišouthnēs، آن طور که در اسناد یونانی مذکور است. چند تن از محققان از این پشوتن هخامنشی یاد کرده اند.<sup>۵</sup>

در هر حال، پشوتن منشأش همین نام است، نه آن نام کذایی pəšō.tanu که در وشتاسپ یشت، از بخش های متأخر اوستا، آمده و ممکن است تصور شود که حاصل خلط نام «واقعی» پشوتن (در فروردین یشت) با نام یکی از درجات گناه (یعنی pəšō.tanu) است، گناهی که مرتکب به آن مستوجب

۱. ابراهیم پورداود، یشت ها (اساطیر، ۱۳۷۷)، ج ۲، ص ۸۶.

۲. آرتور کریستنسن، کیانیان، ترجمه ذبیح الله صفا (بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۶)، صص ۸۵، ۱۴۳.

۳. این املاي پهلوی طوری است که آن را «پشوتن» (به دو شین) نیز می توان خواند و بعضی از محققان را نظر بر این است که آن را باید چنین خواند. اگر این نظر نیز پذیرفته شود، باز تأییدی است بر اینکه این نام برابر با همان Pišišyaothna اوستایی است. درباره صورت های مختلف این نام در متون پهلوی رجوع شود به:

C. Cereti, *The Zand ī Wābman Yasn. A Zoroastrian Apocalypse* (Roma, 1995), p. 178.

۴. در مورد ضبط نسخه های آن قهره از فروردین یشت به تصحیح کارل فریدریش گلدنر از اوستا رجوع شود. نیز رجوع شود به ادامه نوشته حاضر.

۵. درباره اینکه در پهلوی یا در کلمات دخیل از اوستایی در پهلوی «ث» وجود نداشته یا نه در جای دیگر باید بحث کرد. با این حال، مسلم است که «ث» اوستایی در پهلوی به «ت» نیز بدل می شده است.

6. Cf. E. Benveniste, *Titres et noms propres en Iranien ancien* (Paris, 1966), p. 125.

بعضی حدود مانند قطع دست است. چه انگیزه‌ای بایست در ذهن پردازندگان اوستا باشد که نام پسر گشتاسپ را با نام درجه‌ای از درجات گناه خلط کنند و چه نسبتی میان این دو است؟ به نظر ما هیچ یا تقریباً هیچ. این شکل اخیر نام پسر گشتاسپ، گرچه در هر حال در این متن متأخر اوستایی شاهد دارد، احتمالاً در ادوار بعد «به شیوه‌ای معکوس» از روی صورت پهلوی نام پسر گشتاسپ ساخته شده و وارد متن اوستا شده و از قضا در صورت مانند آن گناه معروف درآمده است. کوشش برای پیدا کردن معنای دیگر برای آن، که بعضی محققان مانند اریک پیرار کرده‌اند،<sup>۷</sup> احتمالاً کاری بیهوده است.

اشتقاق جزء اول نام «واقعی» پشوتن محل بحث است. ممکن است که یک شکل اصطلاحاً «کالاند» (Caland form)<sup>۸</sup> باشد از صفتی ساخته شده با یکی از پسوندهای معروف به پسوندهای کالاند که از جزء اول ترکیبات ساقط می‌شود و به جای آن یک کسره (یعنی -i-) در کلمه وارد می‌شود،<sup>۹</sup> اما وارد شدن در آن بحث این یادداشت را بیش از حد برای خواننده غیر متخصص دشوار می‌کند.

آنچه در این یادداشت درباره پشوتن آمد عمدتاً به قصد یادآوری و اصلاح خطای هموطنان ما نوشته شد، ورنه محققان غربی عادت ندارند که یک قرن بر خطایی پافشاری کنند.

## ۶. فریبرز

اینکه نام فریبرز، از پهلوانان شاهنامه و پسر کاوس، با نام Barzapharnes، از والیان اشکانیان، یکی است چیزی است که از سال‌ها قبل آن را دریافته‌اند<sup>۱۰</sup> و اینکه فردوسی به ضرورت وزن برزفزی را بدل به فریبرز کرده چیزی است که صاحب مجمل التواریخ گفته<sup>۱۱</sup> و در نوشته‌های معاصران تکرار شده است. اما برزفزی در لفظ معادل دقیق Barzapharnes نیست، چون معادل درست آن نام ناگزیر برزفزه است. پس صورتی از نام پسر کاوس که طبری آورده،<sup>۱۲</sup> یعنی برزافره، به آن نام یونانی شده نزدیک‌تر است. اما الف در میان آن نام خالی از اشکالی نیست. اگر سهو نباشد، ممکن است این الف نماینده یاء مجهول باشد که نوشتن آن به الف چیزی معمول بوده است. در این صورت، این نام را باید برزفزه خواند. اما این یاء مجهول فرضی چیست؟ احتمال دارد که مصوتی میانجی از شمار برزیگر و کاریگر

7. E. Pirart, *L'Aphrodite iranienne* (Paris, 2006), pp. 72ff.

درباره ضبط نسخه‌های اوستا و بعضی ضبط‌های کتاب‌ها و رسالات پهلوی نیز به همان صفحات رجوع شود. پیرار معتقد است که جزء اول نام pəšō.tanu به معنای «فراخ» است، مانند pəšō.pəərəna در فقره ۳۵ بهرام پشت که در پهلوی به «فراخ‌بال» (frāx-bāl) ترجمه شده است. آنچه به نظر می‌رسد مؤید نظر او باشد صفت «بزرگ‌تن» (wuzurg-tan) در دینکرد هفتم (۱۲/۵) است که وصف پشوتن است و احتمالاً ترجمه‌ای است از pəšō.tanu. پیرار حدس زده است که این نام در واقع صفت پسر گشتاسپ بوده است. نویسنده حاضر بر همان نظر است که در بالا آمد.

۸. مأخوذ از نام دانشمند هلندی، ویلم کالاند، که کاشف این قاعده بوده است.

9. Cf. J. Duchesne-Guillemin, *Les composés de l'Avesta* (Liège, 1939), p. 162; E. Pirart, *Ibid.*, 72.

۱۰. به نوشته‌های تئودور نولدکه و استیگ ویکاندر، مذکور در ادامه بحث، رجوع شود.

۱۱. مجمل التواریخ و القصص، به تصحیح اکبر نحوی (بنیاد موقوفات افشار، ۱۳۹۹)، ص ۱۰۶.

۱۲. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۰۵ (طبع اروپا، به تصحیح تئودور نولدکه). مقایسه شود با حاشیه نولدکه در همان صفحه.

### و کالیجار باشد؟<sup>۱۳</sup>

اما باز فری برابر با فَرّه، که جزء دوم آن نام یونانی شده است، نیست. راه آسان این است که بگوییم تصحیفی واقع شده. ولی فَرّه کلمه‌ای آشناست و تصحیف آن به کلمه‌ای ناآشنا چه موجبی داشته است؟ فری به معنای «دوست» (از اصل frya) نیز بعید است که جزء دوم این کلمه باشد. آخر اصل این نام را می‌شناسیم و می‌دانیم که جزء دومش فَرّه بوده است. حدس ما این است که برزفَری مصغّر برزفَرّه است، با حذف هجای آخر کلمه و افزودن پسوند تصغیر یا تحبیب «ی» (iy، از اصل iya، و برابر با همین پسوند تصغیر در لهجه‌های امروزی، مانند حسنی و جوادی و ...) که در نام‌های پیش از اسلام معمول بوده است، مانند Gōkiy و Bābiy و Far(r)iy و جز اینها.<sup>۱۴</sup> به ظن قوی همین نام اخیرالذکر، که مصغّر نام Farrah یا نامی ساخته شده با farrah است، جزء دوم برزفَری نیز هست.

اینکه فریبرز مقلوب برزفَری است درست است، ولی محتمل است که جز وزن سبب دیگری هم در ساختن آن مؤثر بوده باشد. قلب نام‌های مرکب نام‌معمول نبوده است. از بعضی در همین یادداشت‌ها یاد شد؛ این‌جا نیز از چند نام یاد می‌شود: فَرخ‌زاد و زادفَرخ، ماه‌گشنسپ و گشنسپ‌ماه، داده و وه‌داد.

فی‌الجمله آراء سابق درباره این نام، تا آن‌جا که به نظر نویسنده رسیده، به لحاظ آوایی از توجیه جزئیات این نام ناتوانند. آنچه در این یادداشت آمد احتمالاً قدمی است به پیش یا خود جواب قطعی مسأله است.<sup>۱۵</sup>

### ۷. زروان (نمونه‌ای از تحریف نام‌ها در شاهنامه)

در پادشاهی نوشیروان در شاهنامه داستانی هست از دشمنی زروان نام، حاجب شاه، و بهبود و پسران او که درباریان و هم‌خوالیگران شاهند و دسیسه کردن زروان و به کشتن دادن این بهبود و خاندان او.<sup>۱۶</sup> مانند این داستان را پروکوپوس مورخ آورده و در آن‌جا نام حاجب را زبرگان ذکر کرده است. این زبرگان از نام‌های دوران ساسانی و احتمالاً ادوار قدیم‌تر بوده است. در شاهنامه، بعضی نسخه‌ها ضبط زروان دارند و شاید همین ضبط اصالتی می‌داشته، یعنی زُوران. با این حال، ضبط غالب نسخه‌ها زروان

۱۳. هارولد بیللی معتقد است که این یاء در بعضی کلمات بازمانده از -ah- در جزء اول ترکیبات است:

H. W. Bailey, *Zoroastrian Problems in the Ninth-Century Books* (Oxford, 1971), p. xxxix.

۱۴. Cf. Ph. Gignoux, *Noms propres sassanides en Moyen-Perse epigraphique* (Wien, 1986), svv.

۱۵. درباره این نام مقاله استیگ ویکاندر از جهت شواهد ذکر نام برزفَرنه مقاله‌ای است مهم، هرچند که نظر او درباره یکسانی برزفَرنه / برزفَرنس با Barzoxara در کتیبه‌های یونانی در شان آنانیستیس (ناهید) را نپذیرفته‌اند و رأی رودیگر اشمیت را در این باره، که می‌گوید این عنوان یونانی در آن کتیبه صورتی است از نام البرز، یعنی Harā Barzati، برتری داده‌اند؛ رجوع شود به:

S. Wikander, "Barzoxara," *Acta Orientalia* 34, pp. 13-15; R. Schmitt, "Barzoxara. Ein neues Anāhita-epitheton aus Kapadokien," *KZ* 84 (1970), pp. 207-210; M. Boyce, *History of Zoroastrianism* (Brill, 1991) Vol. 3; A. de Jong, *Traditions of the Magi* (Brill, 1997), index, under *Barzoxara*.

۱۶. منابع در پایان یادداشت ذکر خواهد شد.

است و ظاهراً باید پذیرفت که آن نام در شاهنامه یا نسخه‌های آن تحریف شده است. اینکه در بعضی شروح و کتاب‌های مربوط به شاهنامه پای خدای زمان را در هنگام بحث از این نام به میان کشیده‌اند ناشی از بی‌توجهی به چیزی است که لااقل از زمان تنودور نولدکه در بین محققان شناخته بوده است.

در اشتقاق نام زبرگان (زبرقان) نویسنده این سطور بیشتر مایل است که آن را مشتقی از زبر به معنای «تند و خشن» بدانند (برابر با دبر) که لقب یکی از یزدگردهای ساسانی نیز بوده است و اول بار مرحوم دکتر کیا صورت و معنای درست آن را دریافته است. ایلیا گرشویچ نیز اجمالاً چنین احتمالی را پذیرفته، ولی بیشتر مایل بوده که آن را با زبر بلوچی به معنای «خوب» مقایسه کند. بعدها کسانی از محققان زبر به معنای «خشن» را ترجیح داده‌اند (رجوع شود به منابع پایان یادداشت) و این چیزی است که نویسنده حاضر نیز مستقلاً به آن مایل شده بود.<sup>۱۷</sup>

#### ۸. اشتاد (نمونه‌ای دیگر از تحریف نام‌ها در شاهنامه)

در دفتر آخر شاهنامه، در ذکر حوادث پادشاهی پرویز و شیرویه، در چند فقره نامی آمده از فردی اشتاد نام. اشتاد، چنانکه شیوه گاه به گاه فردوسی است، مرخّم نام دیگری است که آن نیز در همان فقرات شاهنامه مذکور است: اشتادگشسپ یا اشتادگشسپ به ضرورت وزن:

چو خِزاد برزین و اشتادگشسپ به فرمان نشستند هر دو بر اسب

این فرد یکی از فرستادگانی است که شیرویه در زمان حبس پرویز پیش او می‌فرستد. در دست پرویز بهی بوده که فرو می‌افتد و این اشتاد (گشسپ) آن را برمی‌گیرد:

ببویید اشتاد و آن برگرفت بمالیدش از خاک و بر سر گرفت

بنداری در ترجمه عربی شاهنامه این داستان را بازگفته و علاوه بر اسفادگشسپ (و این صورت نام مهم است)، به پیروی از فردوسی، صورت مرخّم نام را نیز آورده و آن اسفاد است: «فبادرها (ای سفرجله)

۱۷. درباره کسانی که این نام را بر خود داشته‌اند و درباره صورت‌های مختلف آن در اسناد یونانی و سریانی و ارمنی و پهلوی و پهلوانی و شاید عیلامی و در میان هون‌ها و آراء مختلف در آن باره و درباره مسائل وابسته‌ای که در این یادداشت طرح شد رجوع شود به این آثار:

تنودور نولدکه، تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان، ترجمه عباس زریاب (پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۸)، ص ۲۷۵؛ آرتور کریستنسن، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی (دنیای کتاب، ۱۳۷۰)، ص ۵۰۵؛ صادق کیا، آریامهر (انتشارات وزارت فرهنگ و هنر، ۱۳۴۶)، صص ۱۸۷ به بعد؛

F. Justi, *Iranisches Namenbuch*, p. 377; M. Back, *Die sassanidischen Staatsinschriften*, p. 277; P. Gignoux, *Noms propres*, sv.; Ph. Gignoux, Ch. Jullien and F. Jullien, *Noms propres syriaques d'origine iranienne* (Wien, 2009), sv.; M. Mayrhofer, *Onomastica Persopolitana* (Wien, 1973), pp. 145, 252; J. Tavernier, *Iranica in the Achaemenid Period (ca. 550-330 BC.)* (Leuven, 2007), pp. 367-368; Ph. Huyse, *Die dreisprachige Inschrift Sabuhrs I. an der Ka'ba-i Zardūšt (ŠKZ)*, (London, 1999), Vol. 2, p. 148; O. J. Menschen-Helfen, "Iranian Names of Huns," in *W. B. Henning Memorial Volume* (London, 1970), p. 274; I. Gershevitch, "Iranian Nouns and Names in Elamite Garb," *TPS* 1969, p. 199.

اسفاد و اخذها من الارض و مسح التراب عنها و وضعها علی رأسه.<sup>۱۸</sup> محمد بن جریر نیز داستان را نقل کرده و نام این فرد را اسفاد جشنس نوشته: «فتناوَلْهَا (ای سفرجله) اسفاد جشنس فمَسَحَهَا بكَفِّهِ ...»<sup>۱۹</sup> ابومنصور ثعالبی نیز در غرر السیر نام او را اسفادکشسب قید کرده و بلعمی نیز طبعاً از طبری پیروی کرده، ولی در بعضی نسخه های آن این نام به «اسعادحسین» تصحیف شده است!<sup>۲۰</sup>

نسخه های شاهنامه ضبط هایی مانند استاد و اسناد هم دارند. ضبط ها هرچه باشد، از ضبط بنداری معلوم می شود که اشتاد صورت مختار فردوسی نبوده و تصرف کاتبان آن را چنین کرده است. اشتاد نام فرشته یا ایزدی مشهور است که نام هایی نیز با آن می ساخته اند. همین امر و شاید اینکه نام یکی از سرداران ارمنی خسرو اشتات یستیار (اشتاد-یزدیار) بوده<sup>۲۱</sup> باعث بر این تصحیف شده، اما شکل درست در منابع دیگر بازمانده است.

اسفاد به ظن قوی گونه ای است از اسپاد و آن شکل تحبیبی از اسپ یا نامی آغازیده به اسپ است. پسوند «اد» از پسوند های نسبتاً رایج در ساختن نام های تحبیبی یا مصغّر بوده است، مانند مهرداد، تیراد، یزاد.<sup>۲۲</sup> اینکه بعضی تصور کرده اند که معنای این نام چیزی مانند «اسب نر سپاه» است ناشی از بی توجهی به لا اقل دو چیز است: نخست آنکه گشنسپ یا گشسپ به معنای «اسب نر» نیست، بلکه «دارنده اسب نر» است و اصطلاحاً ترکیبی است ملکی (*bahuvrihi*) است؛ دیگر آنکه گشنسپ یا گشسپ وقتی در نام های خاص مرکب وارد شده معمولاً ترکیبی مانند به ترکیبات عطفی (*dvandva*) ساخته، از سنخ محمد علی، نه از سنخ محمد تقی (که موصوف و صفت است و اصطلاحاً ترکیب وصفی یا *karmadhārya* است) و نه از سنخ عبدالمحمد (که ترکیبی است اصطلاحاً وابسته یا *tat-puruṣa*)،<sup>۲۳</sup> و این چیزی است که از رجوع به نام های ساخته شده با گشنسب در دوره ساسانی در نامنامه های امروزی به آسانی قابل فهم است. *گناه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*

۱۸. الشاهنامه، به تصحیح عبدالوهاب عزّام، ج ۲، صص ۲۵۲-۲۵۳، به نقل از حاشیه شاهنامه، تصحیح جلال خالقی مطلق، ج ۸، ص.

۱۹. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۰۴۸-۱۰۴۹ از طبع اروپا، به تصحیح تئودور نولدکه.

۲۰. رجوع شود به منصور رستگار فسایی، فرهنگ نام های شاهنامه (پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی)، ج ۱، ص ۹۴؛ صادق کیا، تاج و تخت (انتشارات وزارت فرهنگ و هنر، ۱۳۴۸)، صص ۱۱۷-۱۱۸. نویسنده اخیر در این باره با تفصیل بیشتری بحث کرده و مطالب منابع قدیم را نیز در اثر خود ذکر کرده است.

۲۱. درباره او رجوع شود به: علیرضا شاپور شهبازی، تاریخ ساسانیان (مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۹۳)، ص ۶۲۲.

22. Cf. Gignoux, *Ibid.*, svv.

درباره نام اسفادگشنسپ همچنین رجوع شود به مدخل «اسفادجشنس» از مرحوم دکتر احمد تفضلی در دانشنامه ایرانیکا که از اشتقاق لفظ اظهار بی اطلاعی کرده، ولی به درستی گفته است که جزء اول این نام ممکن نیست *spād* یا *ispād* به معنای «سپاه» باشد. سپاه در پهلوی به هاء پایانی نوشته می شده، نه به دال. در قرن ششم میلادی نیز انتظار نمی رود که نام فردی اهل اردشیرخزه را به املاهی کهن (با دال) بنویسند.

۲۳. درباره ضبط های مختلف این نام در شاهنامه و تواریخ دیگر همچنین رجوع شود به:

زاگرس زند، شاهنامه و پایان ساسانیان (بنیاد موقوفات افشار، ۱۴۰۰)، صص ۱۴۳-۱۴۶؛ درباره «اسب نر سپاه» رجوع شود به همان، ص ۱۴۵.

آسفاد ظاهراً معرب اسپاد است، ولی به این نیز باید توجه داشت که تبدیل «ف» پیش از «س» در فارسی نیز از همان قرون اول رایج بوده، مانند سفید، اسفاهی (سپاهی)، اسفاهیگری، اسفندیار، گوسفند، سفارش و در متون فارسی زردشتی، امشاسفند. به نظر اجمالی نویسنده این سطور این تبدیل آوایی بیشتر متعلق به نواحی مازندران و قومس و جبال بوده است.

